شهرآرا
SHAHRARANEWS.IR
۳شنبه
سال پانزدهم
۲۵ مهر ۱۴۰۲
۱ ربیع‌الثانی ۱۴۴۵
شماره ۴۰۵۹
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای
● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
به اطلاع مخاطبان محترم روزنامه شهرآرا می‌رساند، به زودی شماره های تماس با این موسسه اعلام خواهد شد.



دمای هوای مشهد
رطوبت هوا ۶۰٪
۱۱° ↓ ۲۳° ↑
صبح ۱۶ ظهر ۲۲
عصر ۱۸ شب ۱۵

اوقات شرعی مشهد
اذان ظهر ۱۱:۱۶:۵۶ نیمه شب شرعی ۲۲:۳۴:۵۲
غروب آفتاب ۱۶:۵۳:۳۹ اذان صبح فردا ۰۴:۱۶:۵۴
اذان مغرب ۱۷:۱۲:۰۷ طلوع آفتاب فردا ۰۵:۴۱:۰۷

اول شخص

نوری در نیمروز*

یادی از سردار شهید نورعلی شوشتری که حالا چهارده سال از شهادت او می گذرد



نویسنده آزاده چشمه سنگی

سال ۵۸، جوان تنومند و بالابلندی در صف گزینش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایستاده بود، پس از دوماه ثابت کرد مدیریت و پاک دستی و صداقت او چنان در میان اطرافیانش اثرگذار خواهد بود که بتواند خیلی زود در جایگاه فرماندهی به انقلاب و آرمان هایش خدمت کند و پیش از وقوع جنگ تحمیلی در ختم غائله های کردستان و ترکمن صحرا حضور داشته باشد.

جوان نیشابوری باانگیزه، کارش را با تک تیراندازی در کردستان شروع کرد و رفته رفته فرمانده دسته و گروه شد و کمی بعد در عملیات طریق‌القدس، فرماندهی یک گردان را برعهده گرفت. عملیات خیبر، بدر، والفجر، نصر۶، نصر۸، بیت‌المقدس، کربلای۴ و کربلای۱۰ در دوران جنگ تحمیلی، حضور ظفرمندانه سردار شوشتری را به یاد دارند. به ویژه عملیات بزرگ «مرصاد» که شهید شوشتری در کنار شهید صیاد شیرازی فرماندهی را به عهده گرفتند.

این جا بود که او از امام خمینی(ره) وعده شفاعت گرفت.

سرداری که پس از پایان جنگ نیز در لشکر۵نصر و قرارگاه ثامن‌الائمه(ع) خراسان مشغول به خدمت شد و مسئولیت نیروی زمینی سپاه در شمال غرب را تا سال ۸۴ برعهده گرفت، اما آنچه نام سردار شوشتری را در میان عامه مردم به شخصیتی بی تکرار و اثرگذار تبدیل کرد، انتصاب او به فرماندهی قرارگاه قدس زاهدان در نخستین روز فروردین سال ۸۸ بود. نورعلی شوشتری که تا پیش از آن تمام زندگی‌اش را برای حفظ مرزهای وطن در برابر هجوم دشمنان خارجی صرف کرده بود، حالا با حضور در منطقه سیستان و بلوچستان تصمیم داشت با حمایت بومیان منطقه و حل مشکلات مردم بلوچ، سپر دفاعی و امنیتی نفوذناپذیری برای مردم و با کمک مردم در سیستان و بلوچستان ایجاد کند.

چهره‌ای که به نقل از اهالی سیستان، دل‌سوزانه، پدرانه و صادقانه برای ایجاد وحدت و همدلی به میدان آمده بود و حافظه این منطقه به یاد ندارد تا پیش از او مسئولی این چنین برای رشد، پیشرفت و همدلی با مردم مهجور و محروم سیستان و بلوچستان آستین بالا زده باشد. سیاست های مدیریتی او، با خشونت به مردمی که فقر و بیکاری آن ها را به جرم و قاچاق در مرز مجبور کرده بود، مغایرت داشت. حمایت از خانواده و فرزندان مجرمانی که مجازات شده بودند، راهکار مؤثر او برای ایجاد اعتماد، جذب آن ها و جلوگیری از نفوذ دشمن در باورهایشان بود که زمینه را برای ایجاد یکدلی و حل معضلات آماده می کرد.

حادثه دل خراش ۲۶ مهر سال ۸۸ که در میانه همایش وحدت سران قبایل در سیستان با انفجار عامل انتحاری به شهادت شهید شوشتری منجر شد، تصویر و نام او را به شهید وحدت و نور همیشه فروزان منطقه بدل کرد. هرچند هرگز کسی به مانند او برای اهالی بلوچ تکرار نخواهد شد. همان گونه که رهبر معظم انقلاب نیز در از دست دادن شهید شوشتری فرمودند: «بعد از جنگ خیلی ها به حاشیه رفتند، اما شهید شوشتری همچنان ماندند. هیچ کس برای من شهید شوشتری نمی شود.»

(*عنوان نمایشی میدانی با محوریت زندگی و شهادت شهید شوشتری که در امسال، به همت سازمان شهرداری مشهد اجرا شد.)

شهید شوشتری به روایت هم‌رزمانش

سردار اسماعیل قاآنی



شهید شوشتری به دنبال امنیت پایدار بود و امنیت پایدار هم، با مردمی ساختن امنیت، حاصل می‌شود. این جنبه را شهید شوشتری در مأموریت سیستان و بلوچستان برجسته و بر محور کار مردمی حرکت کرد. وی نسبت به هر چیزی که در پیرامونش می گذشت، احساس مسئولیت فردی و شرعی داشت. همه چیز را هم از زاویه مبانی دینی نگاه می کرد. از لحاظ شخصیتی هم پذیرفته بود که مسئول یک عده‌ای است. احساس مسئولیت و اینکه برای دیگران باید قابل اتکا باشد، تا لحظه شهادت در وجودش پایدار ماند.

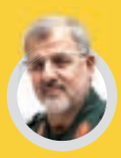
سردار رحیم صفوی



یکی از برترین های سپاه بود. هنگامی که روی نقشه عملیاتی بحث می کردیم، کمتر پای تابلو می آمد، ولی اگر به حرف می آمد، می شد به عمق استعداد و بینش او در امور نظامی پی برد؛ حتی این قدرت را داشت که اتفاقات پس از نبردها را نیز پیش بینی کند.

بلند می شد و خیلی کوتاه و دوراندیشانه، صحبت می کرد. یعنی پس از حمله را هم می دید و می توانست بگوید که مثلا ممکن است چه اتفاقاتی رخ بدهد. کم حرف، ولی دقیق بود. شلوغ کار نبود، آرام بود. یک آرامش خاصی داشت.

سردار محمد پاک پور



دورانی پیش می آمد که شاید هر یک به نوعی از کوره در می رفتیم، اما سردار شوشتری، با مشکل ایجاد شده، بسیار راحت و روان برخورد می کرد. به گونه‌ای که حالت او، به ما نیز آرامش می بخشید.

با این حال، خودش را یک انسان معمولی و عادی فرض می کرد. او واقعا یک انسان ساده و بی شیله پیله بود. به لحاظ سنی از ما بزرگ تر بود، اما هم روحیه‌اش از ما جوان تر و هم چابکی و بنیه‌اش از ما بیشتر بود. از همه این ها گذشته، صبر و حوصله‌اش نسبت به ما برتری داشت.

عکس روز



شیرین مثل خرما

یکی از خرماهای مرغوب در کشورمان، خرمای زاهدی است. این خرما که شکل بیضی دارد و رنگش قهوه‌ای کم‌رنگ است با نام خرمای قصب هم شناخته می شود.

این میوه در مرحله خارک زردرنگ، در مرحله رطب قهوه‌ای روشن و در مرحله خرما قهوه‌ای متمایل به قرمز تا زرد کم‌رنگ می شود.

این روزها مردم بوشهر در نخلستان هایشان مشغول کشت این محصول محبوب و پرطرف دارند.

عکس: ایرنا

چرا توقف کنم؟

یک زندگی سخت



نویسنده و روزنامه نگار حبیبه جعفریان

بعضی ها همه چیز یادشان می رود. من همه چیز یادم می ماند. ذهنم تقریبا خروجی ندارد. چیزی را دور نمی ریزد. فقط ورودی دارد. دیلیت ندارد. بک اسپیس ندارد. ریسایکل ندارد. به جای همه این ها سیو دارد. بعضی وقت ها فکر می کنم دلیل اینکه در تمام عمرم این قدر بد، پریشان، پاره پاره و پر از درام و درگیری خوابیده‌ام همین است.

بعضی وقت ها فکر می کنم دلیل اینکه همین دو مثقال نوشتن را می توانم و از پسش بر می آیم همین است. چون همه چیز یادم می ماند. فکر می کنم دلیل اینکه زندگی، ناگهان به زیرپله تنگ و تاریکی شبیه می شود که پر از دوریختنی های دست‌وپاگیر و سمج است و می شود هر لحظه ترکش کرد و درش را قفل زد همین است و دلیل اینکه زندگی ناگهان آن بهشتی می شود که هیچ وسوسه‌ای نمی تواند آن را از تو بگیرد یا وادارت کند به ترکش، همین است. البته که باید اول از همه این را تعریف می کردم که حقیقت ماجرا را برای اولین و آخرین بار قاسم هاشمی نژاد که افتخار دیدنش در آن سال های آخر نصیبم شد با همان صراحت به خصوص خودش بهم گفت. با خون سردی و صراحت به خصوص خودش که باعث می شد آنچه می گوید جان کلام باشد. و آن هم به این قرار بود که شماره تلفنی را برایم از روی دفتر تلفن خواند و من هم سر تکان دادم. بعد پرسید: یادداشت کردی؟ گفتم: یادم می ماند و اضافه کردم: من همه چی یادم می ماند. و در این لحظه بود که آن نگاه نافذ به این کلام نافذگره خورد که «چه زندگی سختی داری تو». و مثل خیلی چیزها آقای هاشمی نژاد درستش را داشت می گفت.

گلستان خواهرم گوشی اش را پیدا نمی کرد. جایی توی خانه گمش کرده بود. بهم گفت «می شه به من زنگ بزنی؟» و در همین حال سرک کشید روی گوشی ام که شماره اش را بگیرم و من شروع کردم عددهای شماره اش را یکی یکی تایپ کردن، ۰۹۱۲ که ناگهان دیدم کف دستش محکم فرود آمد پس کله‌ام «شماره ی منو سیو نداری؟» سعی کردم برایش توضیح بدهم که این علامت خیلی خوبی است. اصلا معنی اش این نیست که به او اهمیت نمی دهم. سعی کردم توضیح بدهم آدم های زندگی من دو جورند. آن هایی که شماره شان را سیو دارم که معنی اش این است چندان کاری باهاشان ندارم و بود و نبودشان برایم یکی است و آن هایی که شماره شان را حفظم و هر بار که می خواهم بهشان تلفن کنم از نو و دانه دانه مرورشان می کنم.

این ها را سیو ندارم چون آنجا دارمشان. در حافظه‌ام. و این ها همان هایی هستند که برایم خیلی عزیز و جایگزین ناپذیرند. ولی وقتی عین عکس العمل گلستان را چند بار دیگر از نزدیک ترین و مهم ترین آدم های زندگی ام، که شماره هیچ کدامشان را در گوشی ام سیو نداشتم و ندارم، دیدم، فهمیدم توضیح دادن بی فایده است. آدم ها اعتمادی به ذهن تو ندارند و برایشان برخورندگی اینکه در جای مطمئنی مثل یک حافظه دقیق الکترونیکی ذخیره و حفظشان نکرده‌ای خیلی بیشتر است تا شادمانی یا غرور از اینکه آن ها را در محفظه غیر قابل اعتمادی از گوشت و عصب و خون که هر لحظه ممکن است به شکل خودسر و با ورود تازه واردها، قدیمی ها را بریزد دور، نگه می داری. انگار به حال خودشان رهاشان کرده باشی. این بهشان احساس ناامنی و خنثی بودن می دهد.

حق هم دارند ولی آن ها خبر ندارند مال من فرق دارد. خبر ندارند من همه چیز یادم می ماند. ذهنم درورویی ندارد. چیزی از آن به بیرون درز نمی کند. بعضی وقت ها فکر می کنم این لابد واکنشی است به ترس. ترسم از فراموشی. از فراموش کردن و فراموش شدن. از مرگ. عزیزانم را برای همین آنجا نگه می دارم. چون می دانم دررو ندارد. خودشان نمی دانند، اما آنجا مطمئن تر است. از گوشی موبایل خیلی مطمئن تر است.

کارتون شهر

تله خبری!

حتما برایتان پیش آمده است که خبری را از زبان کسی بشنوید و بعد متوجه شوید کذب محض بوده است و در دام دروغ افتاده باشید!

اتفاقی شایع که هرروز در فضای مجازی و رسانه‌های غیررسمی با انگیزه‌هایی مثل جذب مخاطب، دیده‌شدن و... شاهدش هستیم!

بهترین کار این است که در رصد اخبار روز، حتما به منبع و جامعیت آن توجه کنیم و تا از صحت آن مطمئن نشده‌ایم، آن را نشر ندهیم.



مجید ادیبی

